

نگاهی کوتاه به محمد علی جمالزاده پدر داستان نویسی نوین ایران و ویلان الدوله

دانشجو: افسانه علی پور

استاد سرکار خانم دکتر شیوا زارعی

شرحی بر زندگی جمالزاده

سید محمدعلی جمالزاده 23 دی ماه 1270 در اصفهان به دنیا آمد. او نویسنده و مترجم معاصر ایرانی است. او را پدر داستان کوتاه زبان فارسی و آغازگر سبک واقع گرایی در ادبیات فارسی می دانند. جمالزاده با انتشار اولین داستان کوتاهش به نام " یکی بود یکی نبود " در سال 1300 به شهرت رسید. داستانهای وی انتقادی، ساده، طنزآمیز و آکنده از ضربالمثلها و اصطلاحات عامیانه است .

او در خانواده ای مذهبی در اصفهان بدنیا آمد . وی فرزند سید جمال الدین واعظی اصفهانی بود، واعظ اصفهانی در اصفهان زندگی می کرد اما غالباً برای وعظ به شهرهای مختلف سفر می کرد. جمالزاده پس از ده سالگی پدر خود را در برخی از سفرها همراهی می کرد. وی به همراه خانواده در سال 1321 به تهران مهاجرت کرد. او در نوجوانی برای تحصیل به بیروت فرستاده شد و در دوران نوجوانی در بیروت با ابراهیم پورداوود و مهدی ملک زاده فرزند ملک المتکلمین هم دوره بود و تصمیم گرفت به اروپا برود. برای تحصیل به سوئیس رفت و دیپلم خود را در دانشگاهی در فرانسه گرفت .

سبک نگارش جمالزاده: محمد علی جمالزاده را به همراه صادق هدایت و بزرگ علوی سه بنیانگذار اصلی ادبیات داستانی معاصر فارسی می دانند. داستان کوتاه " فارسی شکر است " که در کتاب یکی بود یکی نبود او چاپ شده است، عموماً به عنوان نخستین داستان کوتاه فارسی به شیوه غربی می شمارند. این داستان پس از هزار سال نثرنویسی فارسی نقطه عطفی برای آن به شمار می رفت. وی بیان می کند که کاربرد ادبیات مدرن نخست بازتاب فرهنگ عامه و سپس انعکاس مسائل و واقعیت های اجتماعی است .

کتاب های جمالزاده در تاریخ و ادبیات: گنج شایان، تاریخ روابط روس با ایران، پندنامه سعدی یا گلستان نیکبختی، قصه غصه ها، بانگ نای، فرهنگ لغات عوامانه، طریقه نویسندگی و داستان سرایی، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، اندک آشنایی با حافظ

داستانها: یکی بود یکی نبود، عمو حسینعلی، سرو ته یه کرباس، دارالمجانین، زمین ارباب دهقان، صندوقچه اسرار، تلخ و شیرین، فارسی شکر است، راه آب نامه، قصه های کوتاه برای بچه های ریش دار و

جمالزاده روز هفدهم آبان ماه 1367 در ژنو سوئیس و در خانه سالمندان درگذشت. پس از درگذشت او 26 هزار برگ از نامه ها و دست نوشته ها و عکس های او به سازمان اسناد ملی تحویل داده شده است.

نوشته های جمالزاده را در شش گروه می توان شناخت:

الف - نگارشهای پژوهشی: مهم تر از همه، گنج شایگان یا تاریخ اقتصادی ایران است که متأسفانه جمالزاده موفق به اتمام آن نشد.

ب - نگارشهای داستانی: ناموری جهانی جمالزاده به مناسبت پیشگامی او در نوشتن داستان کوتاه به شیوه اروپایی است. کتاب یکی بود یکی نبود نموداری از شیوه انشای شیرین و ساده، خالی از عناصر خارجی است.

ج - نگارشهای اجتماعی و سیاسی: آنچه جمالزاده در مباحث سیاسی نوشت مقاله هایی است که در راه مبارزه با نفوذ روس و انگلیس در مجله کاوه است. مقاله " آیا خاک ایران استبداد پرور است ؟" از این دسته نوشته هاست و در زمان اصلاحات ارضی کتابهای خاک و آدم و زمین و ارباب و دهقان را منتشر کرد. کتاب آزادی و حیثیت انسانی دارای مضامین دل انگیز فکری و فلسفی است. همچنین کتاب خُلقیات ما ایرانیان جامعه ما را با مشکلات و مسائل اجتماعی با تفکرات جدید آشنا می کند.

د - نگارشهای ترجمه ای: نخستین ترجمه جمالزاده قهوه خانه سورات نوشته برنارد دوسن پیر فرانسوی است که در برلین در سال 1340 منتشر شد. جمالزاده همچنین دو کتاب از شیلر، به نام های دون کارلوس و ویلهلم تل، و نمایشنامه خسیس از مولیر و دشمن ملت از ایبسن را به ترجمه درآورد.

ه - نوشته های خاطراتی: او در این زمینه بسیار پرکار بود. نوشته های خاطراتی او دو گونه است: قسمتی به سرگذشت دوستان و هم روزگاراناش اختصاص داشت مثل ابراهیم پورداود، سید حسن تقی زاده، محمد قزوینی اما قسمتی دیگر از نوشته های خاطراتی او عبارت است از سرگذشت او و پدرش.

و - نوشته های تفننی: مقصود کتاب هایی است که بریده ها و چیده شده های مطالبی از کتاب ها و روزنامه های گوناگون و شنیده های افواهی را در آنها گردآوری کرده است که شامل هزار بیشه، کشکول جمالی و صندوقچه اسرار می باشد.

ذ - انتقاد و معرفی کتاب: جمالزاده کتاب هایی را که دریافت می کرد می خواند و در حاشیه آن یادداشت هایی ذوقی و انتقادی می نوشت، که نزدیک به 80 مقاله است.

سبک شناسی داستان های جمالزاده:

سبک: استفاده از این تجربه معمول در سبک شناسی، که اثر را از سه دیدگاه فکری و ادبی و زبانی مورد بررسی قرار می دهد، در سبک شناسی آثار داستانی کمی قابل تجدید نظر است. او سبک شناسی داستان را بیشتر متوجه ویژگی های زبانی و بیانی اثر می کند. پس با توجه به این مسأله، سبک، انحراف از نرم است و ویژگی های زبانی و بیانی اثر ایجاد سبک می کند. **یک بود یکی نبود** رئالیسم انتقادی بود و توفیق آن به دلیل قوت جنبه ادبی اثر و زبان سهل و ساده و محاوره ای آن دانسته شده است. جمال زاده یک نویسنده رئالیست، بلکه پایه گذار سبک رئالیسم انتقادی است.

شیوه نویسندگی یا سبک جمالزاده در روش جزئی نگرا، موارد بسیاری را در بر می گیرد که واکاوی هر کدام از آنها باید با توجه به این مساله صورت بگیرد که جمالزاده فارسی را به صورت آکادمیک و اصولی فرانگرفته بود و آنچه به قلم او می رفت

آمیژه ذوق وی بود که از مطالعه متون کلاسیک فارسی و به خصوص نثرهای شاعرانه دریافته بود. سبک های داستانی جمالزاده جنبه های متعددی دارد:

1 – ساحت زبانی :

استفاده از لغات و اصطلاحات عربی :

تربیت دینی جمالزاده و مطالعه کتاب های ادبی در کاربرد عناصر زبان عربی و لغات و اصطلاحات این زبان تاثیر بسزایی دارد.

استفاده از واژگان فرنگی بخصوص فرانسوی:

دوری جمالزاده از ایران و بیگانگی او نسبت به فضای جاری مملکت، وی را مجبور می کند برای بیان آنچه می خواهد بگوید از الفاظ اروپایی استفاده کند.

افراط در بکاربردن مترادف ها:

وی اغلب لغات و واژگان داستانی را با صفی از مترادف ها همراه می کند و کمترین آن این است که یک مترادف به همراه واژه بیاورد. مانند عاطل و باطل، هول و هراس.

اطناب و درازه گویی:

از عیب های رایج داستان نویسی جمالزاده، تا حدودی کاربرد واژه های مترادف و آوردن صفات متعدد است که گاه بسیار ملال آمیز می شود. مانند داستان دارالمجانین.

سهوها:

جمالزاده در داستان های خود اغلب گرفتار سهل انگاری های لفظی و معنوی شده است . مانند داستان نمک گندیده بعضی از این سهل انگاری ها شامل تصرّف های جمالزاده در ضرب المثل های عامیانه است. وی با ابیات و مصراع ها هم اینگونه برخورد کرده است.

بهره گیری از اصطلاحات، کنایات و امثال عامیانه:

داستان های جمالزاده سرشار از مثل ها، کنایه ها و تعبیرات عامیانه است. او می کوشد زبان داستان را به زبان محاوره نزدیک کند، اما اغلب گرفتار پرگویی به حدّ افراط و استفاده از واژه های عامیانه می شود.

واژه ها و اصطلاحات خاص:

یک سلسله تعابیر و کلمات هستند که بسامد بالای آنها در نثر جمالزاده، باعث تشخیص سبک وی شده است. معقول و مبلغی را به عنوان قید کمیّت بسیار به کار می برد و معمولاً به جای عجیب و غریب ، غریب و عجیب می گوید.

2 – ساحت بیانی:

نثر شاعرانه و قطعه پردازی های ادبی:

جمالزاده از سجع، جناس، ایهام، مراعات النّظیر و دیگر آرایه های بلاغی استفاده می کند و گاه چنان جلوه های شاعرانه را در هم می آمیزد که جملات وی حکم یک قطعه ادبی را پیدا می کند.

وابسته های عددی:

وی در داستان های خود از اینگونه رسم و راه بلاغی که به خصوص در سبک هندی رایج است و وابسته های عددی اش نام نهاده اند استفاده می کند.

تشبیه:

در داستان های جمالزاده، به خصوص آنجا که پای توصیف در میان است خیلی اتفاق می افتد که به تشبیه بر بخوریم. اغلب این تشبیه ها، مرکّب هستند و گاه تشبیه در تشبیه هم به چشم می خورد، مانند کوه های پیشکوه لرستان.

مراعات النّظیر:

استفاده جمالزاده از کلماتی که روابطی با یکدیگر دارند به ویژه در بخش هایی از داستان که حالت ادیبانه به خود گرفته است زیاد به چشم می خورد.

تنسيق الصفات :

ردیف کردن صفت ها پشت سر یکدیگر، به خصوص در شخصیت پردازی داستان های جمالزاده جلب نظر می کند. گذشته از این موارد جناس و تلمیح به حوادث و اشخاص و پدیده های تاریخی نیز قابل بررسی اند.

3- ساحت نحوی:

به کاربردن افعال به وجه وصفی:

در داستان جمالزاده، جمله های متعدد با واسطه افعالی که به وجه وصفی ساخته شده اند اغلب بدون واو عطف گاه درک مطلب را بسیار پیچیده می کند و موجب ملال می شود. در نثرهای کهن فارسی خودداری از کاربرد افعال وصفی، یکی از علل زیبایی سخن و آهنگ کلام بوده است.

افعال خاص:

یکی از مواردی که در ساحت نحوی سبک شناسی داستان های جمالزاده جلب نظر می کند، توجهی است که او به استفاده از گونه ای افعال دارد. مانند (دامن خود را به چابکی او خلاص نموده، زد به چاک و حالا ندو کی بدو)

بکاربردن افعال بجای یکدیگر در زمان های مختلف:

نمونه آن: مهمان ها سخت در محذور گیر کرده و تکلیف خود را نمی دانند (نمی دانستند)

4- استشهاد به آیات و احادیث:

توجهی که جمالزاده به متون کلاسیک فارسی دارد و تأثیری که به خصوص از نثر فنی و منشیانه گذشته پذیرفته است باعث می شود آیات و احادیث متعددی در داستان وارد، و به جهت تأکید بر باورداشت معنا، به آنها استناد کند.

5- بهره گیری از جلوه های ادبیات منظوم فارسی در داستانها:

توجه جمالزاده را به مباحث شعر و شاعری، از اختصاص مضامین برخی از داستان های او به این مسائل و نوشتن مقاله های بسیار در این زمینه و بهره گیری وی از ابیات و مصراع های فارسی، به گونه های مختلفی می توان دریافت.

6- بیان طنز آلود :

استفاده جمالزاده از طنز و هجو و هزل مفاهیمی نیستند که امروزه شناخته شده باشند. درواقع طنز همیشه به تفاوت میان وضعیت چنان که هست و چنان که باید باشد، بشدت آگاه است. در داستان های جمالزاده طنز یا در کلام راوی است، یا در توصیف کنش های مردم، یا در شرح موقعیت ها و محیط های پیرامون افراد. طنزی که شاد است و موجب لذت و سرخوشی می شود .

ویلان الدوله

ویلان الدوله از آن گیاهانی است که فقط در ایران سبز می شود و میوه ای به بار می آورد که (نخود همه آش) می نامند. بیچاره ویلان الدوله آنقدر گرفتار است که مجال ندارد سرش را بخاراند. مگر مردم ولش می کنند، مگر دست از سرش برمی دارند؟ یک شب نمی گذارند در خانه خودش سر راحتی به زمین بگذارد. راست است که ویلان الدوله خانه و بستر معینی هم به خود سراغ ندارد و (درویش هرکجا که شب آید سرای اوست) درست در حق او نازل شده است. والله چیزی نمانده یخه اش را از دست این مردم پررو جر بدهد. آخر این هم شد زندگی. انسان هر شب خدا، خانه غیر کپه مرگ بگذارد! آخ بر پدر و مادر این مردم لعنت! ویلان الدوله هر روز صبح که چشم از خواب باز می شود خود را در خانه غیر و در رختخواب ناشناسی می بیند. محض خالی نبودن عریضه با چایی مقدار متنابهی نان روغنی صرف می نماید. بعد معلوم می شود وقتی که ویلان الدوله خواب بوده صاحب خانه در پی کار لازم فوتی بیرون رفته است. ویلان الدوله خداراشکر می کند که آخرش پس از دو روز و سه شب توانست از گیر این صاحب خانه سمج بجهد. ویلان الدوله می خواهد لباسش را بپوشد می بیند جوراب هایش مثل خانه زنبور سوراخ و پیراهنش مانند پیراهن عشاق چاک اندر چاک است. نوکر صاحب خانه را صدا زده می گوید هم قطار! تو می دانی که این مردم به من بیچاره مجال نمی دهند آب از گلویم پایین برود چه برسد به اینکه بروم خودم یک جفت جوراب بخرم و حالا هم وزیر داخله منتظرم است، آنجا به اندرون بگو یک جفت جوراب و یک پیراهن از مال آقا بفرستند که می ترسم وقت بگذرد. خلاصه ویلان الدوله به توسط آدم صاحب خانه خیلی عذرخواهی می کند که بدون خداحافظی مجبور است مرخص بشود. در کوچه بیست قدم نرفته به ده دوست و پانزده آشنا بر می خورد. انسان چه می تواند بکند! چهل سال است بچه این شهر است نمی شود پشتش را به مردم برگرداند. مردم که بانوهای حرمسرای شاهی نیستند. امان از این زندگی! بیچاره ویلان الدوله! هفته که هفت روز است می بینی دو خوراک را در یک جا صرف نکرده و مثل یابوی چاپاری جو صبح را در این منزل و جو شام را در منزلی دیگر خورده است. از همه بدتر اینکه در تمام این مدتی که ویلان الدوله دور ایران گردیده و همه جا پرسه زده و گاهی به عنوان استقبال، گاهی به اسم بدرقه، باردیگر به قصد نایب

الزّیّاره بودن و جب به جب خاک ایران را زیر پا گذارده و هزارها دوست و آشنا پیدا کرده، یک نفر رفیقی که موافق و جور باشد پیدا نکرده است. ویلان الدّوله امروز دیگر خیلی آزرده و افسرده است، دیشب را در شبستان مسجدی به سر برده و امروز هم با حالت تب و ضعفی که دارد نمی داند به کجا و به کی روی بیاورد. بدبخت دو شاهی ندارد یک حب گنه گنه خریده بخورد، جیبش خالی بقلش خالی. ویلان الدّوله به گرو گذاردن و قرض و نسیه معتاد است، قوطی را در دست گرفته و پیش عطّاری که در همان نزدیکی مسجد دکان داشت برده و گفت آیا حاضری این قوطی را برداشته در عوض دو سه بسته گنه گنه به من بدهی؟ عطار قوطی را گرفته نگاهی به سر و وضع ویلان الدّوله انداخته دید خدا را خوش نمی آید بدبخت را خجالت داده و مایوس نماید گفت مضایقه نیست و دستش رفت که شیشه گنه گنه را بردارد ولی ویلان الدّوله با صدای ملایمی گفت خب برادر حالا که می خواهی محض رضای خدا کاری کرده باشی عوض گنه گنه چند نخود تریاک بده بیشتر به کارم خواهد خورد. عطار هم بجای گنه گنه به اندازه دو بند انگشت تریاک در کاغذ عطّاری بسته و به دست ویلان الدّوله داد. او تریاک را گرفته و باز به طرف مسجد روانه شد در حالی که پیش خود می گفت بله باید دوایی پیدا کرد که دوا باشد، گنه گنه به چه درد می خورد؟ در مسجد میرزایی را دید جلو رفت و سلامی کرد و گفت اجازه هست با قلم و دوات شما دو کلمه بنویسم، ویلان الدّوله مشغول نوشتن شد درحالی که از وجناتش آثار تب و ضعف نمایان بود پس از آنکه از نوشتن فارغ شد یواشکی بسته تریاک را از جیب ساعت خود درآورده و همه را یک دفعه در دهن انداخته و لولهنگ آب را برداشته چند جرعه آب هم برروی تریاک نوشیده به طرف شبستان روان شده ارسیهای خود را به زیر سر نهاده و اناللهی گفته و دیده ببست. فردا صبح که خادم مسجد وارد شبستان شد ویلان الدّوله را دید که گویی هرگز در این دنیا نبوده است. طولی نکشید که دوست و آشنا خبر شده و در شبستان مسجد جمع شدند. در بغلش کاغذی را که قبل از خوردن تریاک نوشته بود یافتند که نوشته بود: «پس از پنجاه سال سرگردانی و بی سر و سامانی از این دنیای فانی می روم در صورتی که نمی دانم جسد من را کسی خواهد شناخت یا نه. در تمام مدّت عمرم به آشنایان خود جز زحمت و دردسر ندادم و اگر یقین نداشتم ترحمی که عموماً در حقّ من داشتند حتّی از خجالت و شرمساری من به مراتب بیشتر بوده و هست. این دم آخر زندگانی را صرف عذرخواهی می کردم امّا آنها به شرایط آدمی رفتار کرده اند و محتاج به عذرخواهی چون منی نیستند. حالا هم از آنها خواهشمندم همان طور که در حیات من، سر مرا بی سامان نخواستند، پس از مرگم نیز به یادگاری زندگانی تلخ و سرگردانی و بلایی دایمی من در این دنیا این شعر پیر و مرشدم بابا طاهر عریان را اگر قبرم سنگی داشت به روی سنگ نقش نمایند».

همه ماران و موران لانه دارند

من بیچاره را ویرانه ای نه !

منابع

- 1- جمالزاده و هدایت، پایه گذاران ادبیات نوین فارسی، فرزانه، م.ف، ایران نامه، سال شانزدهم، شماره 61، ص 25-47
- 2- یاد یاران، حسن ذوالفقاری، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، 1377
- 3- یکی بود یکی نبود، محمد علی جمالزاده، به کوشش علی دهباشی، چاپ مهرات (دانشگاه تهران)، تهران، 1381